

دو فصلنامه علوم ادبی

سال ۶، شماره ۱۰، پائیز و زمستان ۱۳۹۵

(صص: ۱۹۳-۱۷۵)

گناه مضاعف حافظ

نگاهی نو به شگردهای طنزپردازی در دیوان حافظ*

رقیه همتی^۱

استادیار، دانشگاه پیام نور

عبداله ولی پور^۲

استادیار، دانشگاه پیام نور

چکیده

طنز به عنوان یکی از صنایع بلاغی و از ابزارهای نقّادی، از وجیه‌ترین وجه‌های شعری حافظ محسوب می‌شود. حافظ علاوه بر بهره‌گیری از طنزهای ساده و همه‌فهم، گاهی از ترفندهای پیچیده و عمیق دیگری نیز برای طنزهای نقادانه رندانه بهره می‌گیرد. در این شیوه که قابل انطباق با "آیرونی سقراطی" است، حافظ همانند "آیرون" خود را خوار می‌دارد و هرچه ننگ و عار و گناه و ... است به خود می‌چسباند تا از این طریق چهره حقیقی "آلازون" های (ریاکاران، مدعیان دیانت و ...) عصر خود را آشکار سازد. نکته اساسی در این میان آن است که همان طوری که یک کاریکاتوریست چیره‌دست، برای بهتر نمایاندن قامت ناساز افراد، از اغراق استفاده می‌کند، مثلاً اگر کوچکترین انحرافی در چشم و یا دهان و ... طرف مقابل باشد، آن را در تصویر کج تر نشان می‌دهد، حافظ نیز برای این که چهره حقیقی "آلازون" های عصر را در آینه وجود "آیرون" فاش کند، از اغراق خاص خود استفاده می‌کند؛ از این جهت است که چهره آیرونی حافظ هم میخواره است و هم غلامباره، یا هم بدعت گذار است و هم تارک فرایض، یا هم ریاکار است و هم آلوده به چندین خباثت و ... طبق بررسی‌های انجام شده به شیوه توصیفی-تحلیلی به این نتیجه رسیدیم که حافظ برای دستیابی به این مقصود، از ترفندهای هنری و رندانه خاصی، از جمله تراشیدن عذر بدتر از گناه، آوردن دلیل عکس و ارتکاب گناه مضاعف بهره جسته است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، طنز، آیرون، آلازون، گناه مضاعف.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴.

1. E-mail: hemmatiro@gmail.com

(نویسنده مسئول)

2. E-mail: abdollahvalipour@gmail.com

مقدمه

جایگاه حافظ به عنوان یکی از بی‌بدیل‌ترین شاعران جهان در هندسه غزل فارسی بر هیچ کسی پوشیده نیست. حافظ با چرب‌دستی اعجاز‌گونه خود، کاخ غزل فارسی را تا اوج آسمان‌ها برافراشته و با بهره‌گیری از ترفندهای هنری گوناگون، تابلوهای شگفت‌انگیزی را خلق کرده است. یکی از این ترفندهای هنری، بهره‌گیری از طنز است.

از طنز^۱ به عنوان یک ژانر ادبی و صنعت بلاغی تعاریف متنوع و متفاوتی بیان شده است. علی اصغر حلبی می‌نویسد: «در اصطلاح ادیبان، اظهار یک معنی بر خلاف آن معنی که ظاهراً و لفظاً بیان شده است» (حلبی، ۱۳۷۷: ۱۴۴) و یا شفیعی کدکنی آن را عبارت از «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۹) تعریف کرده است. در فرهنگ اصطلاحات ادبی نیز می‌خوانیم که «طنز واژه‌ای عربی است به معنی تمسخر و استهزا، و در اصطلاح ادب به آن دسته از آثار ادبی اطلاق می‌شود که با دستمایه آبرونی و تهکم و طعنه به استهزا و نشان دادن زشتی‌ها و نادرستی‌ها و مفاصد فرد و جامعه می‌پردازد» (داد، ۱۳۸۷: ۳۳۹). به نظر می‌رسد که از میان تعاریف ارائه شده، تعریف شفیعی کدکنی، حداقل در مورد طنزهای حافظ پذیرفتنی‌تر از موارد دیگر است؛ البته نویسنده کتاب طنز در زبان عرفان در مورد تعریف شفیعی کدکنی می‌نویسد که این تعریف نیاز به توضیح دارد؛ به این شکل که اگر اجتماع نقیضین را خلاف عرف بگیریم، خلاف عرف طنز، به عکس دیگر خلاف عرف‌ها بر اساس هزل قرار دارد و در پی آن، دو تعریف از آن ارائه می‌دهد: تعریفی منفی که عبارت است از آنچه جدّ نباشد و تعریفی اثباتی که مبتنی بر نوعی غفلت باشد، و بر این اساس است که هزل خشتی، و طنز و هجو نمود می‌یابند (ر.ک. فولادی، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴).

زمانه حافظ، زمانه‌ای پر از ریا و تزویر است. شاه، وزیر، عالم، فقیه، زاهد و ... همه در کار ریا هستند و ریاکار (انوری، ۱۳۸۶: ۲۱). مثلاً امیر مبارزالدین محمد، مردی بود بسیار

سائس و متهور، خونریز و حریص، اهل قشر و بسیار ظاهرپرست و ریاکار و متظاهر به دینداری (غنی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). خم و سبو می‌شکست، در میخانه می‌بست و در خانه زهد و ریا می‌گشود و در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه می‌کرد (همان: ۲۱۴). در جوامع التواریخ آمده است که «سیار بودی که در اثنای قرائت قرآن و نظر در مصحف مجید، جمعی را از او غایبان حاضر کردند. به دست خود، ایشان را بکشتی و دست شستی و پاس مصحف به تلاوت مشغول شدی ...» (همان: ۲۱۹). حتی شاه شجاع که سخت منتقد سخت‌گیری‌های پدر بود، بعد از خلع پدر از حکومت و تکیه بر مسند حکومت، همان شیوه پدر را در سلوک اجتماعی و سیاسی خود در پیش گرفت و همانند او در نهی از منکر، تعصبات زیادی به خرج داد و حافظ در همین ایام بود که به باده‌نوشی و عدم اعتقاد به قیامت متهم شد (چناری، ۱۳۸۴: ۴۹).

با توجه به چنین شرایط و زمانه‌ای بود که حافظ به عنوان یک روشنگر و مصلح، چاره را در روی آوردن به طنز دید. چرا که به تعبیر آراین‌پور «در مقام تشبیه، می‌توان گفت که قلم طنزنویس، کارد جراحی است، نه چاقوی آدم‌کشی. با همه تیزی و برندگی، جانکاه و مؤذی و کشنده نیست، بلکه آرام‌بخش و سلامت‌آور است. زخم‌های نهانی را می‌شکافد و می‌برد و چرک و ریم و پلیدها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد» (آراین‌پور، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶).

بیان طنزگونه حافظ، نتیجه نگاه انتقادآمیز او به تباهی ساختار جامعه و نهادهای دینی زمانه‌اش است (ر.ک. خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۳۱۶). به تعبیر شفیعی کدکنی، قلمروی طنز حافظ را در سراسر دیوان او بی‌هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر تشکیل می‌دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۱). با توجه به اوضاع و احوال تعصب‌آمیز عصر از یکسو که هر گونه بیان صریح و مستقیم را غیرممکن می‌سازد و انگیزه زیبایی‌شناسانه و هنری حافظ، از طرف دیگر، باعث می‌شود که حافظ نیز همانند اسلاف خود، درد دل خونین خود را با لب خندان طنز بیان کند؛ ولی طنز حافظ، چند تفاوت اساسی با دیگر طنزپردازان منتقد اجتماعی دارد. اولاً، در طنز حافظ - برعکس طنزپردازان دیگر - از پرده‌داری‌های قلمی

خبری نیست و طنز او «در بسیاری از جاها معصومانه، نجیب، آرام و ظریف است» (صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۸۱). ثانیاً، طنز حافظ در اغلب موارد، برخلاف طنزپردازان دیگر، پیچیده و رندانه است و این یکی از بارزترین شاخصه‌های طنز حافظ محسوب می‌شود. «تفاوت اساسی طنز پیچیده از طنز ساده در این است که طنز ساده‌پرداز، طنز خود را جار می‌زند و طنز پیچیده‌پرداز، فقط بیان می‌کند و می‌گذارد که خواننده لحن طنز آمیز را خودش به آن بیفزاید» (فرای، ۱۳۹۱: ۵۶).

به نظر نگارندگان این مقاله، طنز حافظ بیش از همه، به "آیرونی سقراطی"^۱ شباهت دارد. آیرون^۲ نام یکی از سه شخصیت کلیشه‌ای در کمدی‌های قدیم یونان بوده است. این شخص، خود را خوار می‌شمرد و خود را آسیب‌پذیر می‌سازد تا بر شخصیت دیگر که "آلازون"^۳ نام دارد، غلبه کند. آلازون به معنی حقه‌باز، ریاکار و شیاد است و کسی است که سعی می‌کند بیش از آنچه هست خود را وانمود کند (ر.ک. همان: ۵۵). به باور نویسندگان این مقاله، "رند"، "حافظ" و دیگر اشخاص "ملامتی" در دیوان حافظ، قابل انطباق با شخصیت آیرون هستند و ریاکار (= فقیه، مفتی، شیخ، زاهد، محتسب و ...) قابل انطباق با آلازون.

شیوه خوار داشتن خود جهت غلبه بر رقیب را برای اولین بار، سقراط در مکالمات افلاطون به کار برد. سقراط از خود هیچ اثر مکتوبی بر جای نگذاشته است، اما افلاطون تفکرات و نظریات فلسفی خود را بر زبان او جاری می‌سازد. نکته مهم و قابل انطباق رفتار حافظ با ریاکاران و شیادان عصر این است که سقراط هر چند فیلسوف بزرگی است، ولی در مقابل سوفسطائیان و ... تظاهر به جهل و ندانستن می‌کند تا بر کسانی که مدعی دانش هستند، ولی از حقیقت آن بویی نبرده‌اند، غلبه یابد و جهل آنها را آشکار سازد.

1. Socratic Irony

2. Eiron

3. Alazon

طنز حافظ در حقیقت تقلیدی مضحک از رفتار مفسدان و به عبارت دیگر کاریکاتور شخصیت آنهاست و حافظ می‌خواهد به این طریق، معایب و نقاط ضعف آنها را به صورت مبالغه‌آمیزی مورد استهزا و نقادی قرار دهد (ر.ک. جوادی، ۱۳۸۴: ۲۹).

پیشینه و ضرورت تحقیق

در مورد افکار، اشعار و زندگی حافظ تحقیقات بسیاری انجام گرفته است. در مورد طنز حافظ، صرف نظر از اینکه در آثاری همچون: *از کوچۀ زندان* اثر عبدالحسین زرین کوب، *مکتب حافظ* اثر منوچهر مرتضوی، *نقشی از حافظ* اثر علی دشتی و *حافظ حافظه ماست*، *ذهن و زبان حافظ*، *چهارده روایت*، *حافظ‌نامه* و ... به صورت پراکنده مطالب مفیدی بیان شده است، چندین مقاله ارزشمند مستقل نیز در مورد طنز حافظ نوشته شده است که به برخی از مهمترین آنها در اینجا اشاره می‌کنیم: ۱. "طنز حافظ" از محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ۲. "طنز در شعر حافظ" از عبدالامیر چناری؛ ۳. "زیرساخت‌های الهیاتی طنز حافظ" از امین مهربانی؛ ۴. "طنز حافظ" از حسن انوری؛ و ۵. "بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ" از محمود صادق‌زاده. هرچند هر یک از آثار مذکور، به سهم خود در فهم طنز حافظ، مفید و راهگشا هستند، ولی با توجه به اینکه نویسندگان مقاله حاضر از منظر "آیرونی سقراطی" به این مقوله پرداخته‌اند، و در اغلب موارد، دیدگاه نویسندگان این مقاله، با دیدگاه نویسندگان آثار مذکور تفاوت چشم‌گیری دارد، ضرورت انجام این پژوهش روشن می‌شود.

روش تحقیق

روش این پژوهش به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای است که نگارندگان با مطالعه دقیق غزلیات حافظ (تصحیح قزوینی - غنی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر)، ابتدا ابیات مربوطه را استخراج کرده‌اند و در مرحله بعد داده‌ها را طبقه‌بندی کرده و در پایان به شیوه توصیفی و تحلیلی، به بررسی یافته‌ها پرداخته‌اند.

بحث و بررسی

طنز حافظ که وجهی وجیه از هنر حافظ است، نوعی کاریکاتور کلامی است و حافظ همانند کاریکاتوریستی است که از طریق اغراق در بزرگنمایی و کوچکنمایی خلق و خوی و رفتار و کردار افراد مورد نقد، می‌خواهد ناساز بودن شخصیت آنها را نشان بدهد. در این کاریکاتور کلامی، حافظ همان "طوطی گویای اسرار" است که با اشرافی که بر حقیقت وجودی آلازون‌های عصر خویش دارد، "آن کار دیگر"ی را ریاکاران و شیادان در خلوت انجام می‌دهند، در شعر خود آینگی می‌کند و چهره حقیقی آنها را برای مخاطبان آشکار می‌سازد.

نظر به اینکه پرداختن به همه طنزهای حافظ از حوصله مقاله‌ای با محدودیت صفحات خارج است، نویسندگان، سعی می‌کنند تنها شیوه‌هایی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند که پیچیدگی خاصی بر آنها سایه افکنده است و حتی در برخی موارد، مخاطب متوجه طنز عمیق و رندانه و زهرآلود حافظ نمی‌شود؛ به سخن دیگر، ابیاتی در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد که زشتی امر در بیت مورد بحث، دوچندان است.

عذر بدتر از گناه

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۰۵)

بر اساس این بیت، حافظ در وهله اول مرتکب گناه شده، و تسبیح را که چیزی مقدس و وسیله ذکر است، گسسته است؛ وقتی که او را به خاطر این گناهش مؤاخذه می‌کنند، به زبان خویش اقرار می‌کند که چون به حدی مشغول و غرق در عشق‌ورزی و ملاحظت با ساقی سیم‌ساق بودم، متوجه گسسته شدن تسبیح ام نشدم. و به این شکل به گناه دیگر خود که همان بی‌عفتی و ارتباط با ساقی است، اذعان می‌کند.

حافظ در این بیت می‌خواهد حقیقت رفتار زاهدان و مدعیان دیانت را به سخره بگیرد و می‌گوید این زاهدان ریایی به گونه‌ای غرق در عیاشی و غلامبارگی هستند که حتی نمی‌توانند ظاهر خود را حفظ کنند.

در شب قدر از صبحی کرده‌ام، عیبم مکن سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق داشت
(همانجا)

در این بیت نیز حافظ در مصراع اول، اعتراف می‌کند که در شب قدری که بنا بر
نص صریح مصحف مجید (خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) (قدر/۳) است، مرتکب گناه باده‌خواری
شده است و وقتی که او را از این بابت توبیخ و سرزنش می‌کنند، عذر تقصیر می‌آورد که
ببخشید، شرابی دم دست داشتم و معشوق نیز سرمست از در آمد، از این روی نتوانستم
در چنین شب متبرکی پرهیز کنم.

شفیعی کدکنی می‌نویسد: اینکه می‌گویند و گویا در اصل سخن بودلر است که هر
هنری از گناه سرچشمه می‌گیرد به نظر من معنایی جز این ندارد که توفیق هر اثر هنری،
بستگی دارد به میزان تجاوز به حریم تابوهای یک جامعه. در مورد طنز هم که گونه‌ای از
هنر است، می‌توان گفت که عمق آن و یا استمرار و ارزش آن، وابسته به میزان تجاوزی
است که به حریم تابوها دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۲).

حافظ در این بیت نیز مدعیان دروغین دیانت را به باد سخره می‌گیرد و بیان می‌دارد
که این ریاکاران و مدعیان نهی از منکر، خود کسانی هستند که حتی ارزش شب قدر را نیز
حفظ نمی‌کنند و به جای راز و نیاز سحری، می‌صبحی می‌زنند و به جای پناه بردن به
آغوش توبه، به هم آغوشی با معشوق روی می‌آورند.

من از ورع می‌و مطرب ندیدم زین پیش هوای مغیجگانم در این و آن انداخت
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۰۵)

خرمشاهی می‌نویسد: «این بیت طنزی دارد بر مبنای تراشیدن عذر بدتر از گناه، یا
اقرار به چند گناه در یک نوبت» (خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۴). حافظ در مصراع اول اقرار
می‌کند که باده‌خواری و با مطرب همنشینی می‌کند، و در مصراع دوم، دلیل می‌آورد که
من قبل از این، از نهایت پرهیزگاری لیبی به می‌نیالوده، و با مطربی هم‌نشین نشده بودم، این
همه، گناه مغیجگان (= پسر بچه‌ای که در میکده‌ها خدمت می‌کند) است، یعنی از زمانی که

به این مغیچه‌ها عشق ورزیده‌ام، از شرابخواری هم ناگزیر شده‌ام. و به این شکل، هم به باده‌خواری خود اعتراف می‌کند و هم به غلامبارگی اش.

چون نیست نماز من آلوده، نمازی در میکده زان کم نشود راز و نیازم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۷۴)

حافظ نماز را که جزء فرایض است، ترک کرده است؛ به همین خاطر وقتی که مورد ملامت قرار می‌گیرد، عذر تقصیر می‌آورد و می‌گوید، می‌دانستم که نماز من آلوده، نماز محسوب نمی‌شود و مقبول نیست به همین خاطر روی به میخانه آورده‌ام، تا لااقل از میگساری بی‌نصیب نمانم. این عذر او بدتر از گناه است؛ چه با این عذر تقصیر، کار را خراب‌تر هم کرده است و علاوه بر ترک نماز، خود را به گناه میخوارگی نیز متهم کرده است.

حافظ می‌خواهد این حقیقت تلخ را مورد نقد قرار دهد که مدعیان دیانت، خطایی را مرتکب می‌شوند و برای آن عذری می‌آورند که این عذر، نه تنها پذیرفته نیست، بلکه باعث می‌شود که مخاطب به خطای دیگر آنها نیز پی ببرد.

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه‌شکن می‌رسد چه چاره کنم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۳)

حافظ می‌خواهد برای انجام توبه، که در سنت واجب و بر همه مومنان فریضه است، استخاره کند؛ حال آنکه در امور واجب استخاره معنی ندارد (ر.ک. خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۹۸۶). این کار حافظ گناه محسوب می‌شود. بهانه حافظ در دودلی و تردد در امر توبه این است که گرچه اینک از باده‌گساری توبه می‌کنم، در فصل بهار که فصل گل و می است، توبه‌ام را خواهم شکست.

حافظ در این بیت با طنز رندانه‌ای می‌خواهد به شیوه آبرونی سقراطی، این حقیقت را بگوید که این مدعیان دیانت، اگر یک روزی هم با صد استخاره از کردار ناشایست خود اظهار پشیمانی و توبه کنند، با فراهم شدن زمینه ارتکاب گناه، توبه خود را خواهند شکست و به گناه رجعت خواهند کرد.

من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها توبه از می وقت گل، دیوانه باشم گر کنم
(همان: ۲۸۰)

شاعر از کارهای ناشایست خود، اظهار پشیمانی و توبه نمی‌کند و این گناه بزرگی است، ولی در علت عدم توبه‌اش، دلیل می‌آورد که مگر من دیوانه‌ام که از میخوارگی توبه کنم. و اگر دیوانه بود، از قبح گناه او کاسته می‌شد، چه در مأثورات آمده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الطِّفْلِ حَتَّى يَحْتَلِمَ» یعنی اینکه قلم تکلیف از دوش سه گروه برداشته شده است: از خوابیده، تا زمانی که بیدار شود، از دیوانه تا زمانی که هوشیار گردد، از کودک تا آنگاه که به سن بلوغ برسد. (ابن حنبل، ۱۴۱۴، ج ۱: ۱۴۰)، ولی وقتی که خود شاعر اقرار می‌کند که عقل‌اش سر جاییش است، پس در قبال هر گناهی که از او سر می‌زند، مؤاخذه خواهد شد. گناه دیگر او این است که نادمان از گناه را سرزنش می‌کند و آنها را به "رجعت به گناه" ترغیب می‌کند. حافظ در بیتی دیگری در این معنی گوید:

حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم من لاف عقل می‌زنم، این کار کی کنم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۴)

کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش که دگر می‌نخورم، بی‌رخ بزم‌آرایی
(همان: ۳۶۹)

مخاطب بیت با خواندن لَختِ آغازین مصراع اول، متوجه یک عمل اصلاحی می‌شود و خیال می‌کند که حافظ از گناه توبه کرده و فردی پاک شده است؛ ولی با ادامه دادن مصراع اول معلوم می‌شود که نخست آن که "توبه" با مفهومی که در شریعت آمده است و آن امری است که باید به دست شخصی که از هر گونه خلاف شرعی برکنار است، انجام شود، در صورتی که "صنم باده‌فروش" هیچ‌گونه مناسبتی با "توبه دادن" ندارد. (ر.ک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۰) و با توجه به مصراع دوم متوجه می‌شویم که تناقض عجیبی بین دو مصراع وجود دارد؛ یعنی حافظ اذعان می‌کند که عزم جزم کرده است تا میخوارگی‌اش در حضور معشوق باشد. پس با توجه به این بیت گناهایی که متوجه حافظ می‌شود، این است که ۱. صنم باده‌فروش، پیر اوست، ۲. میخواره است، ۳. غلام‌باره است.

حافظ در این بیت با طنازی رندانه خود می‌خواهد این حقیقت را بیان بکند که این مدعیان دیانت، اگر هم یک روزی بخواهند توبه کنند، اساس توبه‌شان بر این خواهد بود که در کنار ارتکاب گناهی، از گناهی بدتر از آن نیز باز نمانند.

دلیل عکس

شمیسا در تعریف این صنعت بدیعی می‌نویسد: «برای مطلبی دلیل و توجیهی بیاورند که کاملاً بر خلاف انتظار و مخالف عرف و عادت باشد و این یکی از شیوه‌های ایجاد طنز است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۷۲).

من و انکار شراب! این چه حکایت باشد غالباً این قدوم عقل و کفایت باشد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

شاعر با تأکید اقرار می‌کند که امکان ندارد که من دست از باده‌خواری بردارم، چراکه من عقل دارم و عقلم به من حکم می‌کند که در این امر مداومت داشته باشم؛ در حالیکه بر حسب عرف و عادت، حکم عقل بر ترک باده‌خواری است؛ پس حافظ از یک طرف مرتکب گناه شده و میگساری می‌کند و از سوی دیگر چون بنا به اذعان خود عاقل است، پس قبح این گناه او مضاعف می‌شود، چه همان طوری که ذکر شد، قلم از آدم لایعقل برداشته شده است. حافظ در ابیاتی دیگر نیز این معنی را بیان کرده است:

حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم
من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها توبه از می، وقت گل، دیوانه باشم گر کنم
(همان: ۲۸۴)

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت اقلاً مکن کاری کآورد پشیمانی
(همان: ۲۸۰)

در همه این مثال‌ها، از اینکه شاعر یا زاهد روی به باده‌خواری آورده، خود گناهی است نابخشودنی؛ و چون این افراد گناهکار به اقرار خود دارای عقل هستند، قبح و زشتی عمل آنها مضاعف می‌شود.

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد
(همان: ۱۸۳)

شاعر در این بیت اعتراف می کند که مرتکب گناه شده و عبادت در مسجد و گوش دادن به وعظ و واعظ را ترک کرده و راهی خرابات و میخانه شده است و در مقابل اعتراضی که به او می شود، که: "چرا این کار را انجام دادی؟" دلیل می آورد که وعظ این واعظ طول کشیده و وقت دارد سپری می شود، به ناچار راهی خرابات شدم تا باده خواری کنم. این عمل حافظ بیانگر این است که او اولاً ترک واجب کرده و از سوی دیگر، گناه را بر واجب تفضیل داده است.

عیبم بیوش، زنهار، ای خرقة می آلود کان پاکِ پاکِ دامن، بهر زیارت آمد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۸۷)

حافظ در لخت آغازین مصراع اول اعتراف می کند که عیب ناک و گناهکار است، ولی برای رفع این عیب، سر آن ندارد که خود را از آن گناهان پاک کند، بلکه از "خرقة می آلود" می خواهد که این عیب های او را بپوشاند و این یعنی "گناه مضاعف"! هر وی می نویسد، حافظ از خرقة می آلود می خواهد عیب او را بپوشاند، حال آنکه چنین خرقة ای خود نمودار عیب و فساد است و این نوع نمایش، بی پروایی است (ر.ک. هر وی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۱۸).

حافظ با طنز خاصی خود می خواهد بگوید که این آلودگان مدعی پاک و این صوفیان پر غش، به اندازه ای غرق در ناپاکی و پلیدی هستند که اگر بخواهند با فریبکاری آن را پنهان کنند، نمی توانند.

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید خرقة رهن می و مطرب شد و زنار بماند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۰)

حافظ مجدداً اقرار می کند که صد عیب در وجود او وجود دارد و وی برای حفظ ظاهر و آبروداری، با پشمینه اش و با ریاکاری آنها را می پوشاند، ولی به خاطر استمرار در باده خواری، مفلس شده و وجهی برایش نمانده تا در قبال می بدهد؛ از این روی، ناگزیر خرقة خود را به گرو گذاشته و بدین طریق حقیقت وجودی او آشکار شده است.

امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز، خرقه را قصارت کرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۶۴)

حافظ می گوید: خبث و پلیدی دامن خرقه امام خواجه را آلوده بود؛ از این روی، با توجه به اینکه همه کارهای او عجیب و غریب است، به جای اینکه برای پاک کردن پلیدی لباس، از آب پاک و کُر استفاده کند، با شراب که عین نجاست است، آن آلودگی را شست و کار را خراب تر کرد. زریاب خویی می نویسد: «طنز این بیت به نظر من یکی از عالی ترین و گزنده ترین طنزهای حافظ است؛ خونی که چنان ناپاک است که صاحب آن باید از نماز و روزه بپرهیزد، امام خواجه برای طهارت و قصارت جامه و خرقه، باید آن را به کار ببرد» (زریاب خویی، ۱۳۶۸: ۳۰۱). حافظ در بیتی دیگر در این معنی چنین می گوید: نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۶۳)

قبل از نماز، واجب است که با آب پاک وضو بگیرند و خود را طاهر کنند، ولی حافظ در این بیت برای گزاردن نماز، آن هم نه به درگاه خداوند، بلکه به خاطر جمال پرستی و در برابر ابروان کمان معشوق، باید با خون که شرعاً نجس است، وضو بگیرد (ر.ک. هروی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۵۸). حافظ می خواهد با طنزی رندانه و عمیق، این حقیقت را آشکار کند که عبادت این مدعیان دیانت، از این سنخ است، و به قول سعدی:

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله می کنند نماز
(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۹)

و به جای پرستش خداوند، جمال پرستی می کنند و طهارتی هم از این گونه.

گناه مضاعف

در مذهب ما باده حلال است، ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
(همان: ۱۱۸)

شاعر در مصراع اول فتوایی خلاف شرع صادر می‌کند که این امر بدعت در دین محسوب می‌شود و گناهی نابخشودنی است و به دنبال آن در مصراع دوم نیز فتوای خلاف شرع خود را تکمیل می‌کند و می‌گوید در مجلسی که باده‌خواری می‌شود، حتماً باید زیارویی هم حاضر باشد تا در کنار باده‌گساری به جمال‌پرستی و مغالزه و معاشقه با وی هم پردازیم و این یعنی گناه دو برابر.

حافظ در این بیت با طنزی رندانه می‌خواهد این حقیقت را آشکار کند که مدعیان دیانت، مطابق هوا و هوس خود هر بدعتی را در دین به وجود می‌آورند و هر حرام شرعی را حلال، و هر حلال شرعی را حرام می‌کنند.

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیش از آنی که شود کاسه سر خاک انداز
(همان: ۲۳۳)

شاعر در مصراع اول شراب طلب می‌کند که نفس این عمل، یعنی خوردن شراب حرام و گناه است. حال حافظ که از ساقی می‌خواهد شراب او را در کاسه طلا بریزد، کاری گناه اندر گناه می‌کند؛ چه در متون دینی آمده است که حتی خوردن آب هم در ظروف طلا حرام است. در *تحریر الوسيله* می‌خوانیم: «حرام است به کار بستن ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و سایر استعمالات مانند تطهیر از حدث و خبث و غیر آن» (امام خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۳۳).

هر چند در هیچ یک از شروح حافظ یا کتب مرتبط، کوچکترین اشاره‌ای به طنز موجود در این بیت نشده است، با این وجود، با توجه به اینکه سر به سر گذاشتن با مقدسات، از ارکان طنز حافظ است، به نظر نگارندگان این مقاله، بیان حافظ در این بیت طنزانه است و حافظ با شخصیت آبرونی سقراطی خود پیش می‌رود تا از این رهگذر عیش و عشرت جویی بی‌پروایانه مدعیان دیانت را برملا کند و ما بر این باوریم که اگر حافظ از ایمان خود شک داشت، هرگز جرأت نمی‌کرد که این گونه با تضاعف سر به سر مقدسات بگذارد. حافظ در ابیات دیگر نیز از این گونه "گناهان مضاعف" مرتکب می‌شود:

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل ای بسا دُر که به نوک مژغات باید سفت
(همان: ۱۳۶)

ساقی! چو شاه نوش کند باده صبح گو جام زر به حافظ شب زنده دار بخشش
(همان: ۲۴۰)

حافظ در بیت آخر به شیوه ای رندانه، از یکسو اولاً، با زیرکی تمام گناه مضاعف شاه را به رخ می کشد که باده خواری می کند، آن هم در کاسه زرین؛ ثانیاً، شراب را موقعی می خورد که بهترین لحظات دعا و زاری و پشیمانی از گناه به درگاه خداوند است. و از سویی دیگر، با حسن تعلیلی زیبا از ساقی می خواهد که به گوش شاه برساند که وقتی شراب صبحی را نوش کرد، لااقل - به حکم «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک» - جام زرین اش را به من حافظ ببخشد.

قحط جود است، آبروی خود نمی باید فروخت باده و گل از بهای خرقة می باید خرید
(همان: ۲۲۱)

حافظ در مصراع اول، نخست از قحط جود و سخاوت در میان مردم عصر خود انتقاد می کند و می گوید نمی توانم برای تقاضای لطفی، آبرویم را بر باد بدهم، و در مصراع دوم اعتراف می کند که باده خواری می کند و اینک به باده نیاز دارد، ولی چون کیسه اش تهی است، باید خرقة اش را بفروشد تا بتواند با بهای آن برای خود باده ای تهیه کند.

حافظ از این جهت که باده می خورد گناهکار است و چون خرقة اش را که «لباس رسمی صوفیان است که پس از امتحان و احراز قابلیت و اهلیت از طرف مرشد و پیر به او پوشانیده می شود» (رجائی بخارائی، ۱۳۶۸: ۲۰۱) می فروشد تا با بهای باده اش را تهیه کند؛ کارش گناه اندر گناه است. حافظ در ابیاتی دیگر در این معنی گوید:

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقة پشمینه گرو نستانند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۷)

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید خرقة رهن می و مطرب شد و زنار بماند
(همان: ۱۹۰)

حافظ در این ابیات می‌خواهد گستاخی مدعیان دیانت را در ارتکاب معاصی برملا کند که این ریاکاران دغل‌باز که در میخانه می‌بندند و خم می‌می‌شکنند، خود به اندازه‌ای در ارتکاب معاصی مصرّ هستند که حتی در این راه خرقه را که لباسی مقدس و ناموس طریقت است، در بهای باده می‌فروشند و یا به گرو می‌گذارند و به اندازه‌ای در پرداخت بدهی خود و آزاد کردن خرقه و پشمینه، تساهل و خلف وعده می‌کنند که دیگر ساقی هم به آنها اعتماد نمی‌کند و لباس مقدس آنها را در قبال یک پیاله شراب به گرو نمی‌ستاند.

ز کوی میکده برگشته‌ام ز راه خطا مرا دگر ز کرم باره صواب انداز
(همان: ۲۳۳)

شاعر اقرار می‌کند که در گذشته باده‌خوار بوده، [توفیق الهی شامل حالش شده] و متنبّه شده و توبه کرده است، با این حال، او از توبه‌اش اظهار پشیمانی می‌کند و دلش می‌خواهد که مجدداً به میکده باز گردد و این یعنی "رجعت به گناه". حافظ در ابیاتی دیگر در مورد "پشیمانی از توبه و رجعت به گناه" می‌گوید:

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بی می و میخانه بسوخت
(همان: ۱۰۵)

من ترک عشق و ساقی و ساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم
(همان: ۲۸۵)

توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون می‌گزم لب که چرا گوش به نادان کردم
(همان: ۲۶۴)

حافظ در این ابیات به شیوه رندانه و آبرونی سقراطی، "متزلزل بودن ایمان" مدعیان دیانت را به سخره می‌گیرد و می‌خواهد بگوید که زاهدان ریایی که این همه در "نهی از منکر" تعصب به خرج می‌دهند، خودشان چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزند و هر وقت که از گناهی توبه می‌کنند، دوباره توبه خود را می‌شکنند و توبه‌ای که دوام نداشته باشد، به معنی به سخره کردن فرمان الهی و گناهی است نابخشودنی.

سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم
(همان: ۲۹۹)

"گناه مضاعف حافظ" با توجه به این بیت در این است که از یک طرف شرابخواری می‌کند و نسیم حیات را از پیاله می‌جوید و از سوی دیگر با عریده‌های خود افشاگری و تظاهر به گناه می‌کند که قبح کار او را دوچندان می‌سازد. حافظ در بیتی دیگر نیز این گونه تظاهر به گناه می‌کند:

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
(همان: ۲۶۰)

خرقه‌پوشی من از غایت دین‌داری نیست پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم
(همان: ۲۷۷)

شاعر در این بیت اعتراف می‌کند که عیب و خباثت زیادی در وجود خود دارد، به این خاطر و برای اینکه سرپوشی بر آن عیب‌ها بگذارد، به "خرقه‌پوشی" روی آورده است. همان طوری که در مصراع اول نیز خود آشکارا بیان می‌کند، خرقه‌پوشی او از غایت دینداری نیست، بلکه سرپوشی است بر عیب‌های بی‌شمار او. و این یعنی ریا. شفیع کدکنی می‌نویسد: «ریا تناقض میان دل و رفتار است، یعنی رفتار و گفتار مطابق شریعت است؛ اما دل متوجه فریب مردم، برای جلب قدرت و استمرار حکومت و ... است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۱) و این امر با استناد به حدیثی از امام صادق (ع) شرک است. "کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ" هر نوع ریایی شرک [خفی] است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۴۰۷)

حافظ در بیتی دیگر در این معنی گوید:

داشتم دل‌قی و صد عیب مرا می‌پوشید خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۰)

حافظ در این ابیات به شیوه‌ای خاص و با آبرونی سقراطی، رفتار مذهبی ریاکاران و مدعیان دیانت را به باد سخره می‌گیرد و این حقیقت تلخ را آشکار می‌کند که بسیاری از این خرقه‌پوشان، به خاطر ریا و سرپوش نهادن بر سر صد عیب نهان خود، این لباس پشیمینه را بر تن کرده‌اند و به تعبیر مولوی:

جامه پشمین از برای کد کنند بو مسیلم را لقب احمد کنند
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۲۱)

سخن پایانی اینکه برخی به گفته خود حافظ "از خنده می در طمع خام" می‌افتند، یعنی با دیدن این گونه طنزپردازی‌های حافظ در اطراف مقدسات دین و عرفان، نتیجه می‌گیرند که او فردی بی‌دین یا سست اعتقاد بوده است؛ حال آنکه انتقاد حافظ، فرع بر اعتقاد اوست. به عبارت دیگر، حافظ به تعبیر خودش "با دل خونین، لب خندان" پیش می‌آورد و به جای آنکه با صوفی و شحنه و محتسب و ... مستقیماً دربیفتد، با خونسردی و کاری‌تر عمل می‌کند (ر.ک. خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۹۱-۹۲) و به شیوه آبرونی سقراطی پیش می‌رود؛ خود را خوار می‌کند، همه اعمال زشت پهلوان‌پنبه‌ها و شیادان و ریاکاران عصر را به خود منتسب می‌کند تا کسانی که این خباثت‌ها را نمی‌توانند در وجود خود ببینند، در چهره و شخصیت حافظ ببینند. حافظ همانند یک کاریکاتوریست قهار، تنها زشتی‌ها و پلشتی‌های آنها را در چهره خود پردازش کرده است.

خلاصه آنکه طنزپرداز «ریشه ریاکاری و خرافات را می‌سوزاند و یار و یاور مذهب حقیقی می‌شود، به یقین هر آدم مؤمنی او را گرامی می‌دارد. با این حال همینکه آدم ریاکاری که عیناً به آدم درستکار می‌ماند، رسوا می‌شود، آدم درستکار هم چه بسا که اندکی آلوده‌تر از آنچه بوده است بنماید» (فرای، ۱۳۹۱: ۲۷۹).

نتیجه‌گیری

ماحصل مطالعات انجام یافته به شرح زیر است:

- طنز به عنوان یک صنعت بلاغی و وسیله نقد فرد و جامعه، یکی از مهمترین و بارزترین شاخصه‌های شعری حافظ محسوب می‌شود.
- طنز حافظ در مقایسه با طنز دیگر شاعران دارای دو ویژگی برجسته است: اولاً، در طنز حافظ برخلاف اغلب طنزپردازان دیگر از پرده‌داری‌های قلمی و زیر پا نهادن عفت کلام خبری نیست؛ ثانیاً، طنز حافظ در اغلب موارد پیچیدگی و عمق قابل توجهی دارد؛ به گونه‌ای که در موارد زیادی تشخیص آنها در خوانش اول، حتی برای ارباب فن نیز دشوار می‌نماید.
- با توجه به اینکه طنز حافظ در همه موارد، متوجه ریاکاران و مدعیان دیانت عصر و قشریان متعصب است، حافظ خوب می‌داند که نمی‌تواند با این افراد، به صورت مستقیم وارد عمل شود؛ از این رو، از شیوه "آیرونی سقراطی" بهره می‌گیرد و همان گونه که در کمدی‌های یونان قدیم، "آیرون" با خوار داشتن خود، متهم ساختن خود به نادانی، گناه و ... سعی می‌کرد بر "آلازون"ها (مدعیان دانایی، شیادان، پهلوان‌پنبه‌ها و ...) غلبه کند و نقاب از چهره حقیقی آنها بردارد و یا همانند سقراط که برای غلبه بر سوفسطائیان مدعی دانایی، دغل‌باز، شیاد و ... خود را جاهل و نادان نشان می‌داد و از این طریق بر آنها پیروز می‌شد، حافظ نیز تمام اعمال ناشایست و پلید مدعیان دیانت را به خود نسبت می‌دهد تا از این طریق، نقاب از چهره حقیقی و پلید آنها بردارد.
- حافظ همانند کاریکاتوریستی ماهر که برای بهتر نشان دادن "ناسازی اندام" افراد از مبالغه بهره می‌گیرد، برای به تصویر کشیدن چهره پلید مدعیان دیانت و قشریان ظاهرپرست، از ترفندهایی از جمله تراشیدن "عذر بدتر از گناه"، آوردن "دلیل عکس" و ارتکاب "گناه مضاعف" بهره می‌گیرد. و این شیوه ای است که معمولاً شخص ریاکار و مدعی دیانت برای پاک کردن خود از هر پلیدی پیش می‌گیرد و ندانسته، کار را خراب‌تر از قبل می‌کند و از این رهگذر به گناه دیگر خود اعتراف کرده و چهره حقیقی و پلید خود را هر چه بیشتر آشکار می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. آرزین پور، یحیی. (۱۳۸۲). *از صبا تا نیم (ج ۲)*. (چاپ هشتم). تهران: زوار.
۳. ابن حنبل، احمد بن محمد. (۱۴۱۴). *مسند (ج ۱)*. (چاپ دوم). بیروت: دار الجیل.
۴. امام خمینی، روح اله الموسوی. (۱۳۹۰ق). *تحریر الوسیله (ج ۱)*. (چاپ دوم). نجف: مطبع الاداب.
۵. انوری، حسن. (۱۳۸۶). *طنز حافظ. ماهنامه فردوسی*. ۵۳ و ۵۴، ۲۰-۲۲.
۶. جوادی، حسن. (۱۳۸۴). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*. تهران: کاروان.
۷. چناری، عبدالامیر. (۱۳۸۴). *طنز در شعر حافظ. مجله پژوهشنامه علوم انسانی*. ۴۵ و ۴۶، ۳۹-۵۱.
۸. حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۴). *دیوان حافظ: تصحیح قزوینی - غنی (چاپ پنجم)*. به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
۹. حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۷). *تاریخ طنز و شوخی طبعی*. تهران: بهبهانی.
۱۰. خر مشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). *حافظ‌نامه (چاپ هفتم)*. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. ----- (۱۳۶۸). *چهارده روایت (چاپ دوم)*. تهران: کتاب پرواز.
۱۲. ----- (۱۳۸۲). *حافظ حافظه ماست*. تهران: قطره.
۱۳. داد، سیمیا. (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات ادبی (چاپ چهارم)*. تهران: مروارید.
۱۴. رجائی بخارانی، احمد علی. (۱۳۶۸). *فرهنگ اشعار حافظ (چاپ پنجم)*. تهران: علمی.
۱۵. زریاب خویی، عباس. (۱۳۶۸). *آئینه جام*. تهران: علمی.
۱۶. سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۲). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی (چاپ نهم). تهران: امیر کبیر.
۱۷. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴). *طنز حافظ. ماهنامه حافظ*. ۱۹، ۳۹-۴۰.
۱۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *نگاهی تازه به بدیع (ویرایش سوم)*. تهران: میترا.
۱۹. صادق‌زاده، محمود. (۱۳۸۹). *بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ. فصلنامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی*. ۲، ۷۵-۱۱۴.
۲۰. غنی، قاسم. (۱۳۸۰). *تاریخ عصر حافظ (ج ۱)*. (چاپ هشتم). تهران: زوار.
۲۱. فرای، نور تروپ. (۱۳۹۱). *تحلیل نقد (چاپ دوم)*. (ترجمه صالح حسینی). تهران: نیلوفر.
۲۲. فولادی، علیرضا. (۱۳۸۶). *طنز در زبان عرفان*. قم: فراگفت.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه (ج ۱۳)*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۳). *مثنوی معنوی (تصحیح رینولد ا. نیکلسون)*. به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: امیر کبیر.
۲۵. هروی، حسینعلی. (۱۳۷۸). *شرح غزل‌های حافظ (چاپ پنجم)*. تهران: تنویر.